

پاک باش و پاک دین

مجموعه "زیر شمع عرفان"



در یک فضای آرام و ترحیماً بعد از مراقبه مطالعه شود. از تندخوانی پرهیز شود

خود خوانده به دیگران نیز دهند

بخش ۳: عرفان و معجزه

۱۷ فروردین ۱۴۰۲

در قلمرو دین و عرفان همواره سخن بسیار از معجزه می رود، و معجزه در این اینجا یعنی اینکه ماه نصف شود، مرده ای زنده شود، ماهیان دریا سخن بگویند و مانند اینها. کسی که عرفان درس می گوید گریزی ندارد که به مبحث معجزه هم بپردازد، و ما هم ازین سان گریزی نداریم. باید روشن کنیم که معجزه آیا به راستی هست یا نیست، و اگر هست کیفیات آن چگونه است. اگر هم ما در اینباره خاموش بمانیم دیگران دیر یا زود خواهند پرسید. پس بر آن شدیم که خود در اینباره پیش قدم شویم.

اهمیت معجزه در قلمرو عرفان تنها این نیست که در ادبیات سخن ها از آن رفته، بلکه این است که بسیاری آن را مبنای ایمان یا بی ایمانی خود گذاشته اند. مثلا کسی به فلان مرشد یا پیر اقتدا کرده می گوید چون او فلان مریض را شفا کرد یا فلان غیب گویی را کرد. همینطور بسیاری از دین رویگردان شده می گویند «چون ما معجزه ندیدیم باور هم به معنویات نداریم!» کسانی مدت کوتاهی قدم در راه عرفان می گذارند و بعد رها می کنند که «کرامتی مشاهده نکردیم، هیچی ندیدیم!» برای بسیاری دین و معنویات با معجزه تعریف می شود.

نخست باید روشن شود معجزه چیست. اگر معجزه یعنی کاری شگرفت که مردم عادی از آن ناتوان باشند، و انجام آن دست قدرت برتری (یعنی خدا) را نمایان کند و ایمان به وجود آورد، باید بگوییم آفرینش این دنیا و این زمین خود از شگرفت ترین امرهاست و معجزه ای تمام. آنطور که دانش ها تا امروز پیش رفته اند می گویند این زمین و خورشید و سایر سیارات منظومه زمانی ابری از گرد و غبار در فضا بودند، و بعد چنانکه ما نمی دانیم چطور این ابر به دور خود چرخیده و چرخیده و منسجم تر شده، سپس شکل ها گرفته و خورشید و سیارات از آن جدا شده هر کدام در مدار و قرارگاه خود، و در پایان این زمین و این مناظر زیبا، این دشت های سبز، این رودخانه ها، این ردای ابرها در آسمان آبی، این درختان، گل ها، پرندگان رنگارنگ و صدها منظره دیگر چون تابلوهای نقاشی ای شگفت همه و همه از یک ابر غبار معلق در فضا به وجود آمده، آیا این معجزه نیست؟ اگر شما مشتکی خاک یا گرد را در هوا

پاشید و ناگهان از این گرد این همه شکل های زیبا و موزون که در طبیعت است شکل گیرد آیا آن را معجزه نخواهید دانست؟

پس معجزه به این معنی رخ داده است و ما همه داریم در آن زندگی می کنیم. اما کسانی که از معجزه می گویند منظورشان چیزی بیش از این آفرینش است، منظورشان امری است که بر خلاف روال این آفرینش باشد. مثلا خورشید که همیشه از شرق طلوع می کند ناگهان از غرب طلوع کند، ماه یا خورشید که جسمی یکپارچه است ناگهان در فضا به دو نیم شود و بعد دوباره به هم پیوندد، ماهی که موجودی فاقد درک است ناگهان هوش گرفته و حرفی عرفانی بزند ... این چیز است که این افراد می خواهند. باید پرسید دلیل این خواست چیست، و چه نتیجه ای از آن می خواهید؟

اگر دلیل این خواست این است که قدرت خدا نمایان شود، چرا خود آفرینش نمایانگر قدرت او نباشد؟ خدا چه اندازه کار شگفت باید کند تا شما قانع شوید؟ این طبیعت زیبا و مصور را که از ابر غباری بی شکل شکل داده، بعد هم در همین طبیعت هر روز صدها نکته شگرفت کشف می شوند و تا به امروز تمام اسرار آن به دست دانش ها کشف نشده. دیگر چه شگفتی بیشتری تواند بود؟

اگر هم دلیل معجزه این است که مثلا بسنجیم که فلان فرد به راستی پیامبر یا اولیا خداست و به حرفهای مطیع شویم، که این معیار بسیار نادرستی است. انسان باید مطیع حرف حق باشد حال از دهان هر کسی که برآمده باشد. در وجود هر انسانی دانشی فطری است که حق را درک می کند. مثلا وقتی کسی بگوید در جامعه باید امکانات مساوی برای همه باشد هر کسی این حرف را می پذیرد، چرا که دانش فطری در درون وی به مانند چراغی فورزان شده و حقانیت این حرف به چشم دل بر فرد روشن می شود. همینطور وقتی کسی بگوید باید نیکی پیشه کرد، باید زمین ها را آباد کرد، به جای رقابت باید رفاقت باشد و سایر حرفهای اینگونه هر کسی می پذیرد و نیازی به نصف کردن ماه نیست. دین هم چیزی جز همین حرفهای مطابق با فطرت نیک انسان نیست، و هر که این حرفها را گوید و در نشر آن بکوشد پیامبر است و باید مطیع و حامی او بود. آری اگر دینی هست مغایر با فطرت آنگاه نیاز به معجزه است و چه بسا رواج معجزه و توقع از آن به سبب همین ادیان و کیش های دروغین بوده. اما ما پیرو دین حق هستیم و در دین حق حرفی مغایر با فطرت و وجدان زده نمی شود که نیاز به معجزه افتد.

آنگاه بر خلاف این ادعاها دیدن معجزه به ندرت سبب ایمان صادقانه به خدا می شود. چنین معجزه طلبیدنی بیشتر به سان بهانه ای برای شهوت رانی و خودخواهی است تا دلیلی صادقانه. به همین افراد اگر معجزه ای نشان داده شود باز هم چند بهانه دیگر و ایراد دیگر آورده و به راه حق و عرفان نخواهند آمد. کتاب تورات که شرح بزرگترین معجزات تاریخ مانند باز شدن دریا و ثابت ماندن خورشید را می دهد به طور همزمان نیز شرح می دهد که چطور این معجزات هیچ فایده ای نداشت. موسی چون به نزد فرعون رفت عصای خود را انداخت و ید بیضا را نمایان کرد، و بعد از آن ده معجزه دیگر پی در پی در مصر آورد چون خون کردن دریا، بیرون شدن ملخ و در نهایت کشته شدن تمام کودکان مصر. با دیدن تمام اینها فرعون و سایر اشراف مصر ایمان نیاوردند و به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند. در آنجا بود که معجزه بزرگ موسی دریا را نصف کرد، و با این همه فرعون باز هم ایمان نیاورد بلکه در همان دریای نصف شده به تعقیب موسی و قومش به قصد کشت ادامه داد تا که دریا بر هم آمد و هلاک شد.

خود قوم بنی اسرائیل نیز چندان در ایمان استوار نشان نمی دادند. در همان تعقیب وقتی به دریا رسیدند و راهشان سد شد دچار ترس شده و به موسی شکایت کردند که چطور در نام خدا آنان را به چنین بن بست هلاکتی کشانده. آنجا بود که موسی دریا را باز کرد و بنی اسرائیل از آن گذشتند و به دنبال آن بسیاری معجزات دیگر برای کمک به سفر بنی اسرائیل در صحرا فرستاده شد مانند درآمدن چشمه از سنگ، فرو آمدن روزانه نان از آسمان و غیره. با این همه در فرزندان اسرائیل حالت ارادت و شکرگزاری به خدا به وجود نیامد. به روایت همان تورات بارها دور موسی را گرفته و به گله و شکایت صدا بلند می کردند تا آنجا که موسی بیمناک شده و خدا معجزه ای دیگر می فرستاد تا آنان آرام شوند. جالب که آنها کار را به آنجا رساندند که از خود معجزه هم شکایت می کردند: در همان معجزه فرستادن نان از آسمان ایراد گرفتند که چرا هر روز باید نان بخوریم و خسته شدیم از این یکنواختی! ^۱

بعد که به طور سینا رسیدند و نور خدا تجلی یافت در کنار خیمه عهد، و موسی به بالای کوه شد تا در آن هاله نور وارد آید و از خدا الواح ده فرمان را دریافت کند، در همان اندک زمانی که موسی غایب بود قوم خدا را فراموش و به پرستش گوساله سامری پرداختند! در اینجا لازم دارم که خواننده کمی از تخیل خود بهره گیرد و این منظره را یکبار دیگر پیش چشم آورد: نور خدا به طور دیده شدنی تجلی یافته، کسی دارد می رود تا از خود خدا الواحی را گیرد که دستور هدایت و سرنوشت بشر در آن است، از این واقعه عظیم تر و مهم تر چه توان بود؟ و حتما خواننده نیز تصور خواهد کرد در چنین شرایطی انسان به چیز

دیگری نخواهد اندیشید و بی صبرانه انتظار الواح فرمان و تکالیف خود را خواهد کشید، آنگاه در این حالت می بینیم بنی اسرائیل ناگهان به تمامی خدا را فراموش کرده، مجسمه ای از زر به شکل گوساله یا بزغاله ساخته و به دور آن به هلله و مراسم احمقانه پرداختند! دیگر چه می توان گفت؟! همان کتابی که شرح معجزات گفته به اینها نیز گواه آورده.

اگر معجزه قابلیت هدایت داشت بیش از هر کس قوم یهود باید هدایت می شد. اما می بینیم به روایت خود تورات و کتابهای عهد عتیق قوم یهود یکی از سرکش ترین اقوام بوده. نصف تورات و کتابهای انبیا لعن و نفرین هایی است که به قوم اسرائیل می شود از اینکه چقدر گناهکارند و شرح تنبیه هایی که خداوند برای آنها در نظر گرفته و نزول داشته. اگر این کتاب ها و داستانها افسانه باشند که هیچ، اما اگر واقعی باشد خود اثبات این است که معجزات هیچ تاثیر معنوی مثبتی ندارد و نتیجه آن تنها این خواهد که عده ای برای منافع خود و به حالت مگسان گرد شیرینی در یکجا جمع شوند. معنویت و عرفان حقیقی با تعلیم و مشاهده الگوهای نیکی و فداکاری حاصل می شود.

در همین عصر حاضر نیز اگر معجزه ای به وقوع پیوندد حاصل آن متفاوت نخواهد بود. فرض کنیم کسی بیاید و ماه را به معجزه و در انظار عمومی در شبی به دو نیم کند. با شناختی که اوضاع و شرایط امروز داریم تقریبا می توانیم حدس بزنیم که چه ها خواهد شد. نخست رسانه ها که همیشه دنبال شکار خبر برای جلب خواننده هستند منفجر شده و انواع اخبار و گزارش ها را منتشر می کنند. شاید در چند روز اول به دلیل تازگی و ابهت ماجرا عده ای زانو زده و ایمانی آورند اما به زودی شک دامن گیر شده و انواع و اقسام گمانه زنی ها آغاز خواهد شد. عده ای خواهند گفت این آزمایش هسته ای پنهانی از آمریکا بوده که مثلا با یک بمب جوشش هسته ای ماه را شقه کرده و بعد با همان نیرو آن را به هم جوش داده. عده ای خواهند گفت که مثلا روسیه با تکنولوژی ناشناخته هولوگرافی در ابرها پدید آورده که تصور ماه دو نیم شده را ترسیم کرده. هر کس چیزی خواهد گفت و بحث ها خواهد شد، در اخبارها، در میزگردها، در شبکه های اجتماعی، در توئیتر، فیسبوک و تلگرام یک طوفان بحث و کامنت در خواهد گرفت. عده ای بیکار که وقت خود را در شبکه های اجتماعی میگذرانند خوراک ذهنی یافته تا وقت بیشتری را در این اپ ها گذرانند. برخی نیز به سودجویی پرداخته و خود را دخیل در این معجزه یا نهضت مذهبی مربوطه خوانده و پیرو و فالوور جمع خواهند کرد. از آنسو دانشمندان و مراکز تحقیقی نیز به فعالیت پرداخته و انواع اندازه گیری ها و جزئیات های علمی مربوط به معجزه را تحلیل می کنند و هر

ساعت یک گزارش و تئوری جدید بیرون می دهند. برخی استادان مفتخور دانشگاهها که کاری جز نوشتن و انتشار مقالات بی محتوا، به قول خودشان پیپر، ندارند نیز زمینه یافته و از هر بعد و زاویه ای، مربوط یا نامربوط، به تحلیل و نتیجه گیری پرداخته و حجه ای از مقالات یاوه را بیرون می دهند. گروههای مسیحی این را نشان ظهور دجال ضد مسیح دانسته و در کلیساها انجمن و سخنرانی برای آمادگی ایمانداران برگزار خواهد شد. مسلمانان آن را نشان ظهور مهدی دانسته و شعارها خواهند داد. برخی گروههای تندرو به بمب گذاری پرداخته، دولت ها و سرویس های امنیتی ایشان نیز چون منافع خود را در خطر می بینند سرباز و پلیس به فرودگاهها و مرزها اعزام می دارند، در مناطقی زد و خورد صورت خواهد گرفت، و خلاصه هر اتفاق و تکاپویی که بشود ایمانی به وجود نخواهد آمد.

آنگاه اجرای تنها یکبار این معجزه کافی نخواهد بود. چه که در آن شب که ماه نیم شد در سایر مناطق دنیا روز بوده و مردم و دانشمندان آن مناطق فرصت دیدن و مطالعه معجزه مربوطه را ندارند، و از اینرو باید برای آنان نیز در زمانی دیگر عین همین معجزه اجرا شود. بدین سان در هر حوزه زمانی حداقل یک اجرا لازم خواهد آمد. آنگاه برخی در زمان اجرا ممکن است سرکار یا شیفت شب باشند و نتوانند آن را ببینند و برای آنان نیز جداگانه باید برنامه تکرار شود. نتیجه آنکه ماه باید هر روز آنهم چند نوبت نصف شود و بعد دوباره به هم پیوندد تا همه خرسند گردند. بی شک چنین امری نظم آفرینش را بر زدن و آن را بازیچه و ریشخند مردم کردن خواهد بود. دنیا دارای نظم و احترامی است و چنین شیرین کاری های خنکی از آفرینگری دانا بعید است. از آنسو معجزه ای که هر روز تکرار شود دیگر معجزه نخواهد بود و بلکه امری عادی تلقی خواهد. همین طلوع خورشید با همه عظمت و شگفتی آن معجزه به حساب نیاید چون هر روز تکرار می شود. پس نصف شدن هر روزه ماه نیز نتیجه اش آن خواهد شد که دگر کسی حتی نگاه هم نخواهد کرد و زیر همان ماه نصف شده انسان ها به دروغ ها و کلاهبرداری هایشان ادامه دهند.

ما نمیگوییم که معجزه وجود ندارد که هر گونه اظهار نظر صریح در اینباره خود نادانست، که آفرینش میدانی وسیع و بی نهایت است و از قدرت خدا هر کاری ساخته. اما همین خدا آیین و قانونی قرار داده که دنیا و موجودات بر اساس آن گردند و تکامل یابند. این قدر و حکومت خداست و کسی گریزی از این ندارد. دنیا ناقص خلق نشده که نیاز به معجزه برای اصلاح آن باشد. این دنیا و روال آن خود مکتب کاملی

برای تکامل روح و جسم انسان است. اگر کسی بی دین است این نیز خود بخشی از تکامل اوست و روال آن باید طی شود، نیازی به معجزه و نصف کردن ماه نیست.

اما اگر هم معجزه به این شکل که میگویند وجود داشته باشد باید امری بسیار مقدس بوده که جلوه ای از حضرت دوست است، و باید فقط در حضور یک عارف مرید و در فضایی آکنده از احترام، تقدس و خاکساری باشد. سالکی که عمر خود را به خدا داده، سختی ها دیده، برای خدا گریه کرده، در حالی که به حالت نیایش ایستاده یا نشسته، در حالتی موقر و مناسب، طلّیحه ای از نور دوست به او تجلی می کند و او با احترام کرنش کرده، چشمان پراشک برهم گذاشته و شکر می گوید. این حالتی است که معجزه در آن رخ می دهد نه در فضای شک و بی ایمانی که مثلا عده ای با حالت استهزا و دستگاہای اندازه گیری نشسته باشند که معجزه رخ دهد و اینها به اندازه گیری و رد ماجرا پردازند. نه چنین کسانی رنگ معجزه را هم نخواهند دید! خدا نیازی به ایمان ما ندارد، ما نیاز به ایمان به او داریم. معجزه در نتیجه ایمان رخ خواهد داد نه برعکس.

البته در زندگی هر کسی لحظاتی است که به اصطلاح خدا در آن نمایانتر شده و شخص حالت یا واقعه ای غیر عادی را تجربه می کند. یک نمونه رایج آن حس تعالی روح است. کسی به کارهای نیک گرویده و در مسیر عرفان حقیقی گام می گذارد گاہا حسی زیبا به وی دست می هد که هر چند چیزی با چشم نمی بیند اما گویی حضور بهشت و موجوداتی بهشتی را احساس می کند و در ذهنش تصاویری الهامی گویی از عمق خاطراتی فراموش شده ناگهان جرقه زده و به شکلی شفاف و غیر عادی القا می گردند. نمونه دیگر حوادثی است که وجود بنیانی اخلاقی و نظام پاداش و جزا را روشن می کند. در حکایتی آمده که کسی به مصاحبه کاری می رفت و در یک چراغ قرمز ماشین دیگری از عقب به ماشین وی می زند. البته شدت تصادف جوری نبود که خسارت زیادی وارد شود، اما او در آن لحظه خدا را در نظر می گیرد، عرفان و زیبایی های آن را در نظر می گیرد، و تصمیم میگیرد که خوش برخوردی پیشه کند. پس پیاده شده و به جای داد و بیداد با خوشی و ادب سلام می دهد و می گوید که اشکالی ندارد و اینکه این چیزها پیش می آیند و خسارتی از راننده خاطی قبول نمی کند. سرانجام از هم جدا شده و راننده خاطی با تعجب و سردرگمی از آنجا می رود. وقتی شخص به محل مصاحبه رسیده و وارد اتاق مدیران می شود می بیند مصاحبه کننده و رییس شرکت همان راننده خاطی است! و البته که آن شغل را گرفت و مقام بالایی به وی دادند ... گاهی هم نمونه هایی ماورایی تر از این حوادث رخ می دهند. مثلا شخصی خواب

می بیند که مجلس ختمی برگزار شده و همه صورتهای خود را با پارچه پوشانده اند و روز بعد می شنود عزیزی آن شب از دنیا رفته. از اینگونه حوادث برای همه تا حدی می افتد و برای کسانی که راه عرفان قدم گذاشته اند بیشتر.

و همچنانکه شخص در مسیر عرفان ترقی کند جلوه های بیشتری خواهد دید و اصلا هدف عرفان همین است که انسان را به دنیاهای بالاتر تعالی دهد و چیزهای بیشتری را نشان دهد. آری در ابتدا ما از این دنیا آغاز کرده و محدود و محصور به حواس پنج گانه هستیم و ورای آنها چیزی را دریافتن نتوانیم. و همچنانکه در مسیر عرفان می رویم چشم شهود و فرجاد روشن گشته و کم کم حالات و جلوه های برتری را در خواهیم یافت. اما اینها برای تجربه کردن است و قابل توصیف نیستند. پس ما فقط به این بسنده می کنیم که بگوییم چنین چیزهایی است و هر کس به قدر مقام خود و بطور خصوصی سهمی از آن می برد. نگارنده نیز برخی حالات را خود تجربه کرده. اما اینکه معجزه ای به شکل برهم خوردن نظم طبیعت در ملا عام صورت گیرد با این هدف که ناظران به خدا یا فرستاده ای از او ایمان آورند چنین چیزی نخواهد بود. اگر هم در گذشته چند باری چنین شده حتما به مصلحتی بوده و باید آنها را استثنا شمرد. در کل دین حق چنین رواج نمی یابد.

این معجزه گرایی سبب شده درهای تعلیم و گسترش عرفان بسته شوند، چرا که عارف باید نخست معجزه ای بیاورد تا افراد او را پذیرفته و تعلیم گیرند. بدون معجزه نمی شود. این است که در یک شهر صدها و بلکه هزاران کلاس آموزشی در همه زمینه ها است، در زمینه ریاضی، فیزیک، رانندگی، سفره آرای و .. اما هیچ کلاس و درسی برای عرفان نیست. عرفان فقط باید از چند مربی که در طول تاریخ به آنها معجزه نسبت داده شده، مانند موسی، عیسی، محمد و همینطور چندین صوفی صاحب کرامت بیاید ولو اینکه هزاران سال از این تعلیم ها گذرد و دیگر انطباقی با نیاز عصر حاضر نداشته باشند. بماند که پیامبر اسلام به صراحت و در قرآن هم گفته که من معجزه ندارم اما پیروان او بعدها چندین معجزه به او نسبت داند چرا که در عقیده ایشان پیامبر بدون معجزه نتوان بود.

علاوه بر این معجزه گرایی فرصتی شده تا عده ای شاید بیایند و با شعبده بازی یا رواج شایعه معجزاتی را به خود یا اسلاف خود نسبت دهند و از این راه پیروانی را گرد خویش کشند. این ادیان دروغین و فرقه های انحرافی که امروز هم نمونه های بسیاری از آنها هست همین گونه شکل گرفته اند. این مرشدان و

چاهنمایان دینی که بعضا در هند و سایر کشورها برخاسته و حتی گاهی ادعای خدایی کرده اند همه در نتیجه وجود این جماعت معجزه خواه بوده. پیامبر دروغینی نخواهد بود مگر آنکه پیروان دروغین، یعنی همین پیروان معجزه خواه، وجود داشته باشند.

مرشدی که نامش را نمی برم کار را به آنجا رسانده که ادعا کند می تواند تمام حضار را با دست بلند کند. در جلسه ای که ترتیب داده شده بود دسته ای مردان سنگین وزن در صحنی ایستاده، بعد استاد وارد می شود و به زیر میله اسکاتی که زیر صحن بود می رود و با تکان آن مثلا همه افراد را بلند می کند. از همین مرشد عکس ها و مقالاتی است که وزنه هایی چند تنی را با یک دست بالای سر می برد. وجود چنین فریب های علنی در نام دین مغایر با عدالت و حکمت خدا نیست، این سزای نادانی خود این مردمان است که حرف حق را رها کرده و دنبال شعبده و جادو رفته اند. اینگونه مرشدان برازنده این گونه انسانها هستند. در دین حق و عرفان فطری معیار برتری و پیشرفت معنوی همانا پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک است. مرشد کسی است که در بین مردم زندگی کرده و نیکی کند و مشکلات جامعه را حل کند. نصف کردن ماه یا بلند کردن وزنه های یک تنی چه مشکلی از جامعه حل تواند کرد مگر فزوهش توهمات و توقعات بیجا؟

اگر هم ایمانی در نتیجه دیدن معجزه به وجود آید آن ایمانی بسیار پست و بی ارزش خواهد. اگر کسی به کس دیگر ایمان آورد و او را اطاعت کند چون از وی معجزه ای دیده، این اطاعت اطاعتی کورکورانه خواهد بود و زمینه ساز استبداد دینی و برخاست دیکتاتورها و شیادان خواهد بود. ادیان و آیین های کاهنی و ظالمانه همینطور شکل گرفته اند. نقطه شروع همیشه این بوده که کاهنان معجزاتی را به خود یا به نسل های قبلی خود نسبت داده (با دروغ) و انسانها با این دغل به اطاعت کورکورانه از آنان آمده اند.

اگر هم کسی به کس دیگر ارادت پیدا کند بخاطر دیدن معجزه از او و مرید او شود این ارادت خود گونه ای بت پرستی است. در دین حق مبنای ارادت و اطاعت حق است. کسی از مرشدی اطاعت می کند چون او حرف حق می گوید و به او ارادت دارد باز هم چون حق می گوید. در واقع این ارادت و اطاعت از آن مرشد نیست بلکه از قدرت حق است که در فرد وی تجلی یافته. و هرگاه آن مرشد حرفی غیر حق گفت دیگر از او اطاعت نخواهند کرد. در عرفان اطاعت کورکورانه نیست بلکه با نور حق و راستی است. اما در تفکرهای انحرافی اساس اطاعت و ارادت معجزه است و بس.

در ارتباط با اراده‌های به وجود آمده توسط معجزه این داستان آمده: عارفی با چند شاگردش از مسیری می‌گذشت که پرنده‌ای مرده بر زمین افتاده بود. عارف بر بالای سر پرنده شد، دستش را بر بالای آن پرنده حرکت داد و گفت «فیش!» پرنده جان گرفت و پرواز نمود! مردم که این را دیدند به وجد آمدند و کل شهر مرید آن عارف شد. روزی وی به نماز ایستاده بود و کل شهر پشت وی اقتدا کرده بود، ناگهان عارف دفع ادرار نمود! مردم که شلوار و ردای او را خیس دیدند گفتند: هه ما را ببین به کی اقتدا کردیم! و دسته دسته رفتند و فقط همان چند شاگرد که همیشه با وی بودند ماندند. یکی از شاگردان گفت: استاد، این چه کاری بود کردید؟ همه رفتند! عارف گفت: هر کس با یک فیش آمده با یک جیش هم برود! این است حقیقت اراده‌های معجزه‌ای!

با همه آنچه که در بالا گفتیم باید اعتراف کنیم به راستی چیزی به نام معجزه در عرفان وجود دارد! اما معجزه در عرفان این نیست که روال طبیعت بر هم خورد و ماه و ستارگان جابجا شوند، بلکه این است که دلها جابجا شوند و در جامعه نیکی فزوهش یابد. معجزه حقیقی از دیدگاه عرفان این است که مردم خوشرو شوند، کمک کننده شوند، کسی تنها و غریب نماند، رفاقت به جای رقابت بیاید، و تمام صفات و اسماء حق در جامعه متجلی شوند. این معجزه ایست که عرفان در پی آن است. و اگر ژرف نگرییم این به راستی بزرگترین معجزات است. و معجزه یک پیامبر به حق این است که صفات حق و نیکی‌ها در جامعه رواج و الهام دهد. وقتی از او پرسیده شود معجزه تو چیست خواهد گفت این است که این جوانان که دیروز لاتی و فحاشی می‌کردند امروز با احترام و ادب رفتار می‌کنند، این کاسبی که دیروز با دروغ و خدعه جنس می‌فروخت امروز با انصاف و راستگویی کاسبی می‌کند، و این زندگانی‌های پوچ که در راه فیلم دیدن و مواد مصرف کردن بود امروز با هدفی روشن در خدمت کردن به خلق وقف شده ...

شاید آنچه که درباره معجزه «زنده کردن مرده» در داستانهای عرفانی گفته شده در واقع زنده شدن دل بوده. کسی که دلش مرده و به ریگزاری تبدیل شده، کسی که اهریمن تمام ثروت‌های معنوی اش را غارت کرده و از شرافت و کرامت انسانی برهنه اش کرده، کسی که آرزوهای دلش مانند ماهی بر خشکی افتاده، ناگهان به روح خدا زنده گردد و بگوید: «اینک در راه حق ایستاده‌ام! دیگر کارهای گذشته را تکرار نخواهم کرد!» آیا این معجزه نخواهد بود؟

گیریم که کسی صاحب کرامت بیاید و ماه را نصف کند یا سنگی را به گلابی تبدیل کند، در پاسخ او باید گفت بسیار خوب، اما در راه نیکی چه کار کرده ای؟ به چه فقیری کمک کرده ای؟ چه مشکلی را از جامعه حل کرده ای؟ چه جوانی را به راه آورده ای؟ اینجاست که پاسخی نخواهد داشت. معجزه حقیقی در تحول دلها و رستاخیز معنوی است. به امید مشاهد چنین معجزاتی. آمین.

پانوشت ها

۸ [۱] سفر اعداد ۱۱:۴،۶

نشر و کپی آزاد است، البته به شرط نیت نیک!

pakdini.com